

## معنای صلح درونی

در صلح درونی بیشترین بحث ما راجع به پیوند روح، با نیروی مادری درونمان می باشد. همان روحی که تا بحال نگذاشته اند ما با او آشنا شویم. می دانید که روح نمی تواند از خدا جدا باشد. زیرا که روح خداوند در ما ساکن می باشد، ولی متأسفانه هر وقت که از خدا و یا از روح صحبت می کنیم این تصور برای شنونده تداعی می شود که ما از چه دینی صحبت می کنیم. آیا این هم مذهب جدیدی است یا نه؟ ریشه اینگونه تفکرات از آنجا سرچشمه میگیرد که ما خدا و روح را مخصوص به دین بخصوص و یا در مالکیت مذهب مشخصی می پنداریم.

دو نظریه در باره خلق جهان موجود می باشد که می توان راجع به آنها بحث کرد. یکی از این نظریه ها متعلق به فقها و علمای الاهیات می باشد که معتقداند که پیدایش جهان هستی منوط به پیدایش جهان از نیستی به هستی می باشد. نظریه دیگر پیدایش گیتی را در اثر یک انفجار عظیم می دانند.

هر دوی این نظریه ها هنوز در مرحله فرضیه خود باقی مانده اند و به اثبات نرسیده اند. آنچه که بر ما معلوم می باشد، اینست که علماء و فقها، دانشمندان علوم و الاهیات سعی در تصوّر کردن بزرگی و اقتدار خداوند از طریق وسعت کائنات دارند، البته اینهم جز تصوّر چیز دیگری نمیتواند باشد، زیرا که خداوند مقتدر و یگانه است و هر تصویری هم که ما بکنیم نخواهیم توانست، عظمت و بزرگی را درک نمایم. بعضی از دانشمندان و فیزیک دانان پیدایش کائنات را در حدود ۷/۱۳ میلیارد سال تخمین می زنند، پس عمر خداوند خالق کائنات را حدوداً سیزده میلیارد سال میدانند. با بررسی اجمالی از نظرات مختلف مذاهب و ادیان جهان می بینیم که هر کدام خداوند را در تملک خود می پندارند و بدینگونه عملاً از خدای مسیحی، خدای یهودی یا خدای هندوان یا خدای دیگر ادیان معتبر جهان یا خدای زرتشتیان و غیره نام برده می شود، آیا امکان دارد که خدای خالق تمام جهان هستی و کائنات با این خدایان یکی باشد؟ چگونه می شود برای خداوند یکتا اینهمه اسامی و شعبه های ادیان مختلف تولید کرد. خدایی که حداقل خدای هفت میلیارد انسان، از نژادها و رنگ و پوستهای متفاوت می باشد، برای درک بهتر مطلب به بررسی یکی از کتابهای معتبر می پردازیم، که از قدیمی ترین این کتابها، می توان از کتاب ( ماهباراتا ) یا کتاب مذهبی دین هندو که حدود هشت هزار سال قدمت دارد و همچنین به روایت کتاب انجیل که خدا شناسی در آن، حدود دو هزار و پنج سال قدمت دارد. اگر ما این هشت هزار سال را در مقابل بیش از سیزده میلیارد سال قرار بدهیم، می بینیم که این نسبت حتی از یک اتم هم کوچکتر است. چطور میتوانیم هر کسی که راجع به خداوند و روح صحبت می کند، بعنوان یک مفسردینی جدید بشمار آوریم. این طرز برخورد را باید در فکر و اندیشه، درک و فهم و هوشیاری خودمان جستجو کنیم. برای مثال وقتی که ما از زندگی عصبانی می شویم علت و منبع آنرا در خانواده یا بچه ها و یا محیط کار و جامعه و ادیان جستجو می کنیم. در اصل سرچشمه تمامی اینگونه برخوردها از خود ما می باشد، زیرا که آرامش ما صد در صد نیست. ما می توانیم به فردی یا افرادی عشق ویا کینه بورزیم، اگر عشق ما صد در صد نباشد، کسری موجود را باید با کینه و نفرت پر کنیم. اگر عشق ما نسبت به خداوند صد در صد نباشد، باقی مانده اش در وجود ما جایگاه شیطانی خواهد بود. وقتی که عشق ما کامل نباشد، ما در یک واحد زمانی هم میتوانیم کافر و هم میتوانیم دیندار و متدین باشیم و اختلاف بسیاری از ادیان هم از همین امر سرچشمه میگیرد. همانطوریکه میدانیم هر عنصری که صد در صد نباشد کامل نیست، همانطور هم ما فکر میکنیم هر عملی که ابتدا و انتها نداشته باشد ناقص است مثال: اگر شما به تماشای فیلمی که مورد علاقه شماست مشغول باشید و بنا به دلایلی قبل از اتمام آن فیلم شما مجبور شوید که محل تماشای فیلم را رها کرده و به دنبال کار دیگری بروید، ولی همواره تمام فکرتان در آن جهت سیر می کند که پایان فیلم چگونه باتمام می رسد، در اینجا پس عقیده ما بر این است که هر گاه موضوعی یا عملی را باتمام برسانیم، دیگر افکار ما بدان مشغول نمی شود و بدین گونه از این افکار آزاد خواهیم شد، ولی ما طبیعتاً هرگز باین آزادی نخواهیم رسید. چرا؟ زیرا که ما همواره باری بر دوش های خویش حمل می کنیم و از وجود آن اصلاً خبر نداریم؛ این بار آزادی ما را تحت فشار سنگین خویش در آورده و ما را به زانو در می آورد، این بار چیست؟ این بار " افکار " خود ماست که همواره در گذشته یا در آینده سیر می کند. وقتی که ما از فکر کردن به گذشته ها فارغ می شویم، ناگهان افکار ما در راه طراحی آینده خویش شروع به نقشه کشی های بی حد مشغول می شود و بدین گونه ما از زمان حال غافل می شویم. از آنجائیکه که گذشته و آینده کالبدی بیش نیستند، و بدین ترتیب ما مثل مردگانی می مانیم که، کالبد

بی جان خویش را بدین سو و آنسو می کشیم، از حمل این کالبد ها مطمئناً چیزی نصیب ما نخواهد شد. آنچه مسلم است این زندگی پُربهای خویش را به قیمت مرگ از دست می دهیم. آری ما چگونه می توانیم با این کالبد مرده خویش به آزادی برسیم.

حواس پنجگانه ما، بنیان و پایه افکار، درک و اندیشه و قضاوت‌هایمان را تشکیل می‌دهند. مثلاً وقتی که ما یک گل زیبا را ببینیم توسط حس بینائی، نیروی قضاوت ما فعال می‌شود و آن را بصورت خوشبو، درشت، زیبا و ظریف و یا پژمرده به ما معرفی می‌کند. با خوردن غذا حس چشائی ما، فوراً نیروی قضاوت ما، مزه غذا را در کام ما با مقایسه با تجربیاتش آشکار می‌سازد، یا با شنیدن آهنگی بلافاصله برای ما خوش و دلچسب و یا غمگین و یا ریتم خوب یا ریتم بد آن مد نظر ما قرار می‌گیرد و بدینسان هر کدام از حسهای ما در سنجش با گنجینه های محفوظ ذهنمان قضاوتی راجع به محیط و سوژه های آن می‌کند. باری تمام اندوخته دانش ما بر پایه این سنجشها و قضاوتها است.

کتابهای مختلفی در زمینه های متفاوتی می‌خوانیم از قبیل فیزیک، ریاضی، شیمی، تاریخ و ...

بدینگونه ما با انباشتن و ذخیره کردن این علوم و اطلاعات، هویت‌های کاذب برای خویش تولید می‌کنیم، القابی به لقب‌هایمان افزوده میشود، بعداً آنها را دسته بندی کرده و در گورستان مغزمان اندوخته می‌کنیم که خود، پایه ای برای قضاوت‌های آینده ما خواهد بود.

اکنون از شما خوانندگان گرامی خواهش می‌کنیم که چند دقیقه ای توجه خود را به جسمی یا به عکسی معطوف دارید، سعی نمائید که افکار خویش را رها کرده و توجه خود را فقط و فقط به سوژه مورد نظر خویش معطوف دارید، بدون هیچگونه فکر و یا قضاوتی نگذارید که افکارتان، شما را بدنبال خویش بکشد. اگر به گل یا عکس می‌نگرید بزودی در خواهید یافت که نه بو، نه زیبایی نه رنگ نه پیرو جوان بودن نه جنسیت نه ظرافت، هیچکدام به مغز شما خطور نخواهد کرد، چرا که عدم فکر، عدم قضاوت و عدم مقایسه بدین معنا می‌باشد، در این لحظه شما شاهد ناظر و یا نظاره گر خواهید بود. بدون اینکه کوچکترین عمل یا عکس‌العملی را از خود نشان بدهید. در این حالت شما نمی‌توانید حرف بزنیید یک حالت سکون و آرامش شما را فرا می‌گیرد، حالتی جدید در زندگی خویش، مثل وارد شدن در اقیانوسی پهناور که در آن هیچ بویی از تکبر و خود خواهی یا احساسات یا خود نمایی‌ها و تمام چیزهایی که محصول فکر آدمی هستند نمی‌باشد. آری شما در ابتدای ورود خویش، به سرزمین صلح درونی هستید می‌توانید این سرزمین را هر چه می‌خواهید بنامید. ولی محتوای صلح درونی، آزادی ما از قید و بند افکارمان است. دنیایی است که ما آنرا کاملاً آگاهانه برمی‌گزینیم و بدینگونه پا در عرصه توحید می‌گذاریم. در این حالت ما کامل و صد در صد هستیم در اینجاست که ما با روح و خداوند آشنا می‌شویم و در این حالت است که به معنای واقعی صلح درونی پی خواهیم برد. منظور ما بالا بردن آگاهی شما در زمینه روح و کندالینی می‌باشد که تا شما عزیزان گول هراستاد و مرشد کذائی را در این زمینه نخورید.